

برخی مفاهیم مطرح شده توسط جناب دکتر ایدلخانی مشاور ارجمند در برنامه سه روزه مطالعه کتاب دهم روحی واحد اول و نیز برنامه يك روزه مطالعه پیام رضوان 2016

کتاب دهم روحی در باره همراهی یکدیگر در مسیر خدمت است . و چون ارتباط مستقیم با نقشه دارد ، خوب است دوستان هر چه زود تر آنرا در گروهها مطالعه کنند، هر چند اگر کتابهای قبل از آنرا هنوز مطالعه نکرده باشند. مخصوصا برای کسانی که در فعالیتها هستند مطالعه آن لازم است.

در اولین پاراگراف قسمت 1 کتاب دهم روحی آمده است :

" هدف اصلی کتابهایی که در این سلسله تا بحال مطالعه کردیم درك معنای این جمله بوده است : 'من راه خدمت را می پویم ' هر واحدی از این کتابها به شکلی به موضوع 'بودن' ، 'عمل کردن' و 'دانستن' میپردازد و کمک میکند تا 'من' و 'راه خدمت' را بشناسم و این راه را 'بپیمایم'. آنچه را که فقرات متعدد مقتبس از آثار مبارکه در این واحد ها کشف نموده واضح میکند که کلمه من در این مورد اشاره به نفس که جامعه رو بزوال امروزی آن را ستایش میکند نیست . هویت و صفات آن مقتبس از آتش محبت الله است و تمامیت آن توسط اصل وحدت عالم انسانی تائید گردیده است . تنها این 'من' نیست که راه خدمت را می پیماید بلکه 'ما' هستیم که با یکدیگر آن را می پیمائیم . 'من' و 'ما' تا حدود زیادی از همدیگر جدائی نا پذیرند."

گفته شده 'من' آن نفس نیست که جامعه آنرا ستایش میکند و می پروراند. هویت و صفات آن در آتش محبت الله ساخته میشود و شکل میگیرد. در نسخه انگلیسی آمده است

Its identity and attributes are forged in the fire of the love of God.

اینکه این من چیست جای تفکر و تعمق دارد. انسان دو بعد دارد من کهتر و من برتر. من کهتر همان بُعد جسمانی انسان است و من برتر ارتباط با روح انسان دارد. من کهتر و من حیوانی ما را بطرف خود میکشد و از آن طرف من برتر هم می خواهد ما را بطرف خود بکشانند. تا کدام پیروز شوند سر نوشت زندگانی در این دنیا وزندگی ابدی ما به آن بستگی دارد. شرف و منقبت انسان از نظر جنبه جسمانی نیست . هویت اصلی من روح من است که از عوالم الهی است. در پاراگراف فوق سخن از من و ما است . کدام يك مهمترند؟ ما در دنیا دو نوع فرهنگ داریم . یکی به من اهمیت بیشتری میدهد و دیگری به ما. اصالت فرد در مقابل اصالت جمع. یا فرد گرایی در مقابل جمع گرایی. نمونه کلاسیک جامعه فرد گرا آمریکای شمالی ، کانادا و اروپای غربی است . و نمونه کلاسیک جمع گرا چین ، کره و ژاپن است . ما تمام افکار و جهان بینیمان متأثر از فرهنگ غالب جامعه ایست که در آن زندگی میکنیم. هر دو گروه حرفهای زیبایی میزنند. جامعه فرد گرا میگوید فرد است که اهمیت دارد ؛ استقلال فردی

مهم است؛ فرد است که باید اقدام کند و به خود متکی باشد. منافع فرد، و حقوق فرد و حقوق بشر را مطرح میکنند. این جملات خوب و زیباست و در آثار بهائی هم نصوصی در تأیید آن میتوان یافت.

از طرف دیگر جوامعی که فرهنگ اصالت جمع در آن غالب است میگویند نفع جمع بر نفع شخص ارجحیت دارد؛ خیر و سعادت و موفقیت گروه مهم است؛ اهداف باید اهداف گروهی باشد و حمایت و پشتیبانی ارزشهای مهمی هستند. این جملات هم خیلی زیبا و بجاست.

این دو فرهنگ دو فرهنگ متضادند. هر کدام اگر به افراط روند مشکلاتی ایجاد مینمایند.

و اما در ارتباط با این دو، جامعه بهائی چه موقفی دارد؟ همان مطلبی که حضرت ولی امرالله در مورد حکومت مطرح میفرمایند که مؤسسات بهائی به تمامه شبیه هیچ کدام از حکومت نیست و برخوردار از محسنات همه و بری از معایب آنهاست، در مورد فرد گرائی و جمع گرائی نیز صحت دارد. هر دو سیستم دارای محسنات و معایبی هستند و جامعه بهائی دارای محسنات هر دو و بر کنار از مضراتشان میباشد.

بزرگترین مشکل جامعه فرد گرا تشویق افراد است به مسابقه و برتری جوئی و اینکه زندگی من و خیر من مهم است. فرد گرائی معمولاً منجر به تنهایی میشود. به اسم اینکه باید احترام گذاشت به حریم خصوصی افراد، حفظ استقلال آنان و اینکه هر کس راه خود را آنطور که دوست دارد طی کند، افراد تنها میشوند. که این تنهایی افسردگی و خیلی مسائل دیگر بدنبال دارد.

در جوامع جمع گرا مهمترین چیز برای انسان آبرویش است و اینکه بقیه افراد راجع به او چگونه فکر میکنند و چه انتظاراتی دارند. اینها از جمله نکات منفی این جوامع است.

برای اینکه تعیین کنیم جامعه ای فرد گراست یا جمع گرا میتوان به موارد زیر توجه کرد:

رابطه افراد با خانواده بزرگتر چیست؟ در جامعه جمع گرا پسر دائی و دختر خاله و عمه و پدر بزرگ مثل خواهر و برادر و پدر و مادر هستند. ولی در جوامع فرد گرا اینها غریبه اند. طرف فقط ممکن است اسم پسر دائی و یا دختر خاله اش را بداند.

نحوه ارتباط با مسنین نیز تعیین کننده است. در جوامع فرد گرا جای مسنین خانه سالمندان است و کسی هم سراغشان نمیرود و با آنها کاری ندارد.

و یا ارتباطشان با فرزندان بعد از هیجده سالگی. در جوامع جمع گرا اجازه نمیدهند به فرزندان که تصمیمات زندگیشان را بگیرند و راه خودشان را بروند. فرزندشان ازدواج کرده و بچه دار شده ولی رفتار پدر و مادر با آنها مثل رفتار با کودکانشان است. از طرف دیگر در جوامع فرد گرا با فرزندان بعد از سن هیجده سالگی خداحافظی میکنند که تو هر جا میخواهی برو و هر کاری میخواهی بکن. میتوانی در این خانه بمانی ولی باید کرایه بدهی. جدا شدن از پدر و مادر و مستقل شدن و راه پدر و مادر را ادامه ندادن جزء ارزشهاست. مشکل جامعه بهائی در این جوامع اینست که جوانان صرفاً فکر میکنند نمی خواهند مثل پدر و مادرشان باشند و چون والدینشان بهائی هستند از امر فاصله میگیرند حتی زمانیکه هیچ مشکل خاصی با دیانت بهائی ندارند. در جوامع فرد گرا شما می بینید که جوان زیر کار کمرش میشکند، باید کار کند و بدهی هایش را بدهد و پدر و مادرش با پول فراوان در حال تفریح و خوش گذرانی هستند.

استقلال فردی ، اقدام فردی و حریم خصوصی خوب است ولی نباید بقیمت از بین رفتن از خود گذشتگی اتحاد ، همیاری و همکاری تمام شود.

مضرات در هر دو فرهنگ وجود دارد. ارزشها در جوامع جمع گرا بر مبنای برادری ، همراهی، همکاری و از خود گذشتگی است . در جامعه فرد گرا، فرد و موفقیت فرد و حقوق فرد و پیشرفت فرد جزء ارزشها هستند . دیانت بهائی شاید نزد یکتربه جامعه جمع گرا باشد ولی جمع گرای محض نیست. کتابهای روحی از يك تا هفت قابلیتهای فرد را میسازد ، پس فرد و من، مهم است اما این من، نفس اماره نیست .

همراهی درست نقطه مقابل رقابت است ؛ نقطه مقابل مسابقه است . در دیانت بهائی مسابقه به معنای تفوق نیست . از طرفی می بینیم کلمه مسابقه و سبقت گرفتن در آثار آمده است .مثلا میفرمایند گوی سبقت بر بانی ؛ ولی موضوعاتش خیلی جالب است. معمولا سبقت گرفتن روی چیزهایی است که منابعش نا محدود است . در رابطه با منابع محدود همراهی و همکاری است .

مثلا در کسب علم سبقت جوئید زیرا من هر چقدر کسب علم کنم کم نمیشود که فرد دیگر نتواند . در خدمت مسابقه بدهیم ؛ در پیشرفت مسابقه بدهیم ؛ در کسب کمالات مسابقه بدهیم ؛ در عشق الهی مسابقه بدهیم ؛ اینها منابع نا محدودند . ولی اگر فقط يك قطعه كيك داریم در بدست آوردنش مسابقه ندهیم ، با هم تقسیم کنیم .

وقتی سرعت کم و زیاد نشود و تغییری رخ ندهد می گوئیم اینر شیا بمعنی بی جنبشی و بی حالی و یکنواختی در حرکت. گاهی تغییرات داخلی است . ممکن است در زمانهای مختلف يك کار را انجام دهیم ولی دید و نگاهمان فرق کرده باشد . کیفیت کار فرق کرده . تغییرات بیرون ساده است ولی تغییرات داخلی و درونی خیلی مشکل است. در صفحه 4 کتاب آمده است " باید قوای سکون را درك کنیم . ما همگی و در همه وقت با سکون در ستیز هستیم . " باید بدانیم این سکون يك قوه است . برای مقابله با آن باید قوه ای قوی تر وجود داشته باشد. قوه سکون قوه بزرگی است . اینرا باید بدانیم . خیلی ها ممکن است بگویند این که کاری ندارد از فردا انجامش میدهم . خود این حرف یعنی اینکه من هنوز از قوه سکون آگاه نیستم. بطور مثال بمن میگویند چرا غیبت می کنی ؟ من میگویم دیگر غیبت نمی کنم . این یعنی اینکه من هنوز این قوه غیبت کردن را نشناخته ام . نفس اماره يك قوه است. برای مبارزه با هر کدام از این قوی ، قوای بزرگتر لازم است. قوه ای وجود دارد که می خواهد انسان را در همان حالتی که هست نگه دارد و این قوه ی عظیمی است . نباید دست کم گرفت . حال هر تغییری در زندگی هر چند كوچك احتیاج به قوه ای داریم قوی تر از آن قوه عظیم.

در صفحه 10 قسمت دوم مواردی ذکر شده که شاخص رابطه بین دو فرد است که یکی از آنها دیگری را در مسیر خدمت یاری میدهد. این ارتباطات که ذکر شده همه ارتباطات خوبی است ؛ مثلا ارتباط معلم نسبت به شاگرد ، ارتباط والدین نسبت به طفل ، مربی نسبت به کار آموز. ولی اینها آن رابطه ای نیست که باید بین دو نفر همراه در مسیر خدمت باشد. همراهی یعنی دوستی . همراهی يك تصمیم نیست .

خدمتی نیست که شروع و پایانی داشته باشد. این باید فرهنگ جامعه بشود. یکی از خصوصیات فرهنگ جامعه ما باید همراهی باشد. نباید بگوئیم ما فقط در مسائل امری همدیگر را همراهی می کنیم. همراهی باید جزء طبیعت من و در همه امور باشد. ما اینجا در فرهنگی زندگی میکنیم که فرد گرایی غالب است و این همراهی خیلی سخت است. انسانها در حال مسابقه با یکدیگر هستند و هر کسی سعی میکند از بقیه بهتر باشد. حال شما باید فرهنگی بوجود آورید که همراهی اساس آن باشد. از پیشرفت دیگران خوشحال و مسرور شوید. دوستی و همراهی اساس باشد و این يك فرهنگ انقلابی است.

انسان به تنهایی خیلی کارها را نمی تواند انجام دهد؛ آن ذوق و شوق خیلی زود به خمودت تبدیل میشود مثلا میخواهی ورزش کنی دو سه نفر دوست پیدا کن و با هم ورزش کنید. میخواهی خواندن یاد بگیری با افرادی همراه شو. چرا حلقه‌های مطالعه گروهی داریم؟ چرا جلسات دعای گروهی داریم؟ در بین موارد ذکر شده در صفا 10 رابطه صحیح در همراهی آخرین مورد است که: " دو دوست ، یکی با تجربه تر از دیگری در زمینه های خاصی از فعالیت ، که به همراه یکدیگر یاد میگیرند. "

وقتی درنصوص آمده است که ما مجتهد و آخوند و کشیش نداریم برای این است که اینها فرهنگی با خود بوجود می آورند که آن فرهنگ آزار دهنده است. آن فرهنگی که یکی برای دیگران تصمیم میگیرد. یکی برای دیگران قضاوت میکند. یکی خدمت میکند و بقیه ناظرند. یکی جلو می ایستد و بقیه پشت سر او. یکی مجتهد است و بقیه عوامند. باید خیلی مواظب باشیم. ممکن است اسم آخوند و کشیش را نیاوریم ولی بجای آن استاد بگوئیم؛ نخبه بگوئیم؛ بزرگ ، پیشکسوت ، ریش سفید و.... اسامی مختلف بدهیم ولی در همان فرهنگ و طرز فکر باشیم. برخی ممکن است فکر کنند که ما مجتهد و کشیش و آخوند نداریم و بجایش نظم اداری داریم. این درست نیست. نظم اداری خیلی با آن متفاوت است. این بجای آن نیست. اختیارات و وظائفی که مجتهد و کشیش در ادیان قبل داشت ، در امر مبارك بعضی ها به فرد داده شده و بعضی ها به مؤسسات و برخی از آنها هم بکلی از میان رفته است. در مائده آسمانی جلد 5 صفحه 193 میفرمایند: " من بعد دستگاه اجتهاد و حکم رانی علماء و مرافعه در نزد مجتهدین و تمسك عوام به ایشان و صف جماعت و ریاست رؤسای دین پیچیده خواهد شد. "

میفرمایند این امور پیچیده خواهند شد و من بعد وجود نخواهند داشت و نه اینکه بطریقی دیگر موجود باشند. شش مورد را فرموده اند که باید پیچیده شوند و از بین بروند: دستگاه اجتهاد، حکم رانی علماء ، مرافعه در نزد مجتهدین ، تمسك عوام به ایشان ، صف جماعت و ریاست رؤسای دین. در این دور بدیع قوه اقدام و عمل و اجرا و بثمر رساندن قوه ایست که بفرد داده شده است. آزاد کردن این قوی و هدایت در مجراهای صحیح و تشویق و ایجاد وسائل لازم برای اقدامات افراد وظیفه مؤسسات است. عوام و خواص در امر مبارك نیست. این نگاه از بالا به پایین است که نسخ شده است.

گاهی اوقات در انسان يك صفت بد زیر يك صفت خوب پنهان میشود. گاهی زیر چند صفت خوب پنهان میشود بطوریکه شناختش بسیار مشکل است. انسان باید روی خودش فکر کند و تجزیه و تحلیل دقیق کند. مثلا حرص و آز می تواند پشت صفت سخاوت پنهان شود. فردی سخاوتمند است و فکر می کند چون

سخاوتمند است، دیگر حرص و آز ندارد در صورتیکه اینها همه میتواند در فردی باشند. زیرا مخالف سخاوت، حرص و آز نیست. مخالف سخاوت، خساست است. مخالف حرص و آز، قناعت است.

سؤال شد چرا خانمها در این نقشه های اخیر موفق تر از آقایان هستند؟ خانمها دارای استعداد بالاتری در بعضی از قوی و آقایان دارای استعداد بیشتری در برخی دیگر از قوی هستند. آقایان با اموری که هدفمند است و هدفهای تعریف شده دارند دارای استعداد بیشتر هستند که بروند دنبال آن هدف و به آن برسند. خانمها در اموری که در ارتباط با فرایند است استعداد بیشتری دارند. حتی در تاریخ امر این مسئله مشهود است. تا سال 1996 که بیشتر اهداف بین المللی هدف گرا بود، مثل فتح روحانی کشورها، تأسیس محافل، تشکیل کنفرانسها، خرید حظائر قدس و یا چاپ کتابها، آقایان خدمات بزرگی انجام میدادند و نقش خانمها بیشتر نقش حمایتی بود. ولی بعد از 1996 که فعالیتها اکثرا فرایند گرا هستند خانمها موفق ترند و نقش آقایان بیشتر حمایت کننده است. خانمها برای فعالیت در این نقشه خیلی احتیاج به حمایت دارند و آقایان باید آنها را کاملا حمایت کنند. از نظر ملاقاتهای خانوادگی، کلاسهای اطفال، برنامه های نوجوانان و گروههای مطالعه خانمها میتوانند نقش بزرگی داشته باشند؛ زیرا همه این فعالیتها فرایند است. مادر طوری خلق شده که بتواند فرزند خود را بزرگ کند. بزرگ کردن فرزند فرایند است. کسی که میتواند بچه را بزرگ کند با همه فرایندها راحت خواهد بود. این در ذات مادر است. یکی از موارد دیگر که به خانمها کمک میکند اینست که آنها این استعداد را دارند که در آن واحد چند کار را با هم انجام دهند ولی آقایان بیشتر میتوانند در آن واحد يك کار را انجام دهند. این استعداد خانمها میتواند در پیشبرد اهداف نقشه مؤثر باشد. البته این بدان معنی نیست که آقایان نمی توانند این مهارتها را کسب کنند. همه چیز با تربیت ممکن است. اگر این مهارتها برای خدمت لازم است، مردها هم باید یاد بگیرند. باید یاد بگیرند چطور با فرایندها کار کنند. چطور کارهای متنوع انجام دهند. البته خیلی آقایان هم یاد گرفته اند و در این نقشه بسیار موفقند. این افتخار جامعه بهائی است که خانمها آماده این خدمات بودند. در هیچ جامعه ای چه در شرق و چه در غرب خانمها این پیشرفتی که در ظل امر حاصل کرده اند نداشته اند. يك زمانی بود در گذشته نگران عقب ماندن خانمها بودیم؛ چه جلسات و برنامه ها و لجناتی برای خانمها داشتیم الان آقایان خیلی راحت میتوانند عقب بمانند مخصوصا وقتی بخاطر مشاغل اقتصادی مجبورند بیشتر کار کنند و کمتر وقت برای این فعالیتها داشته باشند. باید حواسمان باشد؛ زیرا برای پرواز پرنده هر دو بال باید با هم قوی شوند و این درست نیست که فقط يك بال یعنی خانمها قوی شوند و بال دیگر یعنی آقایان ضعیف بمانند. در يك فرهنگهای این اتفاق افتاد. مثلا در روسیه بخاطر سیستم کمونیستی خانمها بطور متوسط تحصیل کرده تر و پیشرفته تر بودند. حتی در ایران این اتفاق افتاده که در دانشگاه ها نسبت خانمها بیشتر است. در جامعه بهائی باید شرایطی فراهم کنیم که زن و مرد دوش به دوش هم پیش روند.

ما از نظر آماری در مواقع مختلف چیزهای مختلفی می شماریم. آمار برای تجزیه و تحلیل است؛ برای سنجیدن پیشرفت است. همیشه همه چیز را نمی شمارند. بطور مثال اگر در يك مقطعی فقط جلسات دعائی را می شماریم که غیر بهائی در آن است؛ حال من جلسه دعائی دارم با خانواده خود و یکی دو نفر از احبا

و خیلی هم موفق و تاثیر گذار است ؛ بخاطر اینکه در موقعیتی خاص شمرده نمیشود می آیم و آنرا تعطیل می کنم . هرکار خوبی انجام میدهیم نباید متوقف کنیم به بهانه اینکه شمرده نمیشود. ما برای شمردن فعالیت نمی کنیم. وقتی در مورد پیچیدگی صحبت میکنیم همین است اگر قرار باشد همیشه يك کار انجام دهیم و کارهای قبلی را تعطیل کنیم همیشه در سطح باقی می مانیم.

تشویق نباید مبالغه و دروغ باشد زیرا در این حالت همه لطمه میخورند ؛ چه تشویق شونده ، چه تشویق کننده و چه آنهایی که میشوند. اصل تشویق این است که ما از پیشرفت یکدیگر لذت ببریم. خیلی اوقات فکر می کنیم برای تشویق چکار کنیم . اگر از پیشرفت دیگران لذت میبریم سکوت هم که کنیم خودش تشویق است . تشویق را تقلیل نکنیم به فن . فن چی گفتن و چگونه گفتن .

در دنیای امروز همه چیز به فن و تکنیک تقلیل داده میشود . و اینترنت هم پر است از این فناها و تکنیکها این یکنوع تقلیل گرایی است . اگر تاجر خوبی هستید می پرسند تکنیکش چیست ؟ اگر معلم موفقی باشید میگویند تکنیکش را بما یاد بده. اینها تکنیک نیست ؛ کسب کمالات و فضائل و رفتارها و بر خوردهای مناسب است. هر وقت بگویند ساده میتوان به چیزی رسید ، دروغ است . انسانها همیشه بدنبال میان بُر هستند. برای ساختن اجتماع هیچ راه کوتاه و میان بُری نیست . مسیر طولانی است ولی همین مسیر طولانی لذت بخش است. لذت در میان بُر نیست ، لذت در زحمت کشیدن در راه است.

اطاعت قلبی از مرجعیت خیلی مهم است. بدون این اطاعت نظم در عالم وجود نخواهد داشت. متأسفانه کلمه مرجعیت و ولایت خیلی بد استفاده شده است. در يك کلاس، مرجعیت و صاحب اختیار معلم است در يك اداره، مرجعیت رئیس است . اطاعت قلبی ربطی به درست یا غلط بودن موضوع ندارد. اطاعت يك کمال است . مثل صداقت و امانت و شجاعت است. آیا صداقت شما منوط به صادق بودن طرف مقابل است؟ و یا امانت شما؟ در برخی جوامع به غلط ، اطاعت نکردن و همیشه معترض بودن جزء ارزشها شده است.

همیشه حرف از شدن و اقدام کردن است . این دو دائما باید با هم باشند. اگر استانداردی در نظر بگیریم و بگوئیم وقتی به اینجا رسیدیم می توانیم اقدام کنیم و خدمت کنیم ، درست نیست. خدمت از همان لحظه ای است که انسان در حال شدن است. و جالب این است که تائیدات هم حول و حوش همان است و اثر بخشی هم در همان. مهم نیست من کجا هستم ؛ بالا یا پائین . در هر درجه ای که باشم اگر متوقف هستم حرفم بی تأثیر است . ولی اگر در حال شدن هستم حرفم تأثیرگذار است زیرا انسانها درك میکنند و قلوبشان با هم در ارتباط است.

در قسمت 14 کتاب در پیام بیت العدل اعظم خطاب به کنفرانس جوانان میفرمایند : " شما قهرمانان شکست ناپذیر عدالت خواهید شد. " عدالت چیست ؟
عدالت در دو سطح وجود دارد ؛ در سطح فردی و در سطح اجتماعی . عدالت در سطح فردی همان انصاف است. انصاف و منصف بودن یعنی چه؟ من از کجا می توانم بگویم راجع به این موضوع

منصف بودم یا نبودم؟ همه فکر می کنند منصفند و با انصاف قضاوت می کنند. در آثار بهائی در مورد انصاف تعریفی فوق العاده دقیق و جامع آمده است و آن اینست که تو وقتی می توانی منصف باشی که بچشم خود ببینی و نه به چشم دیگران و به شناخت خودت بشناسی و نه بشناخت دیگران. این ارتباط دارد با تحری حقیقت. وقتی شما چیزی را با چشم خود دیدید و تحری کردید و شناختید آنوقت می توانید منصف باشید. ولی شخصی چون از دیگران شنیده و یا دیگران چنین شهادت میدهند و یا فلانی چنین می گوید، هر نظری که بدهد در آن انصاف نیست. صداقت این است که همان چیزی را که شما فهمیدید و فکر می کنید اگر بگوئید آن صداقت است. اگر من آن چیزی را که می دانم نگویم و یا نصفش را بگویم و یا غلو کنم من صادق نیستم. و در این مورد مهم نیست چه کسی واقعیت را می گوید. انصاف هم همین است. همه می گویند بقیه انصاف ندارند و من منصفم. بر چه مبنائی من منصفم؟ مبنایش اینست که من تحری حقیقت کرده باشم و بچشم خود ببینم و بشناخت خود بشناسم، آنوقت هر چه بگویم انصاف است و در غیر این صورت اگر واقعیت را هم بگویم، منصف نیستم. در مورد عدالت اجتماعی هم میتوانیم حرفهای خیلی قشنگ و شعار گونه بزنیم و رمانتیک فکر کنیم. عدالت چیست؟ و چه تعریفی دارد؟ عدالت در قوانین کشورها تعریف دارد. بطور مثال می گویند عدالت وقتی بر قرار میشود که من و تو وکیل داشته باشیم و برویم دادگاه که قاضی هست و هیئت منصفه نیز هست و این سیستمی است برای اجرای عدالت و وقتی حکمی میشود، اجرای آن حکم عدالت است. عدالت در دیانت بهائی قرار مؤسسات است. تصمیم محفل عدالت است. اگر بگویم قرار محفل عدالت نیست و حرف من عدالت است این عین ظلم است. بعضی وقتها ما از فرهنگهایی می آیم که درمیافتیم با مرجعیت و درافتادن با مرجعیت بر ایمان ارزش است. ما نمی توانیم با شعار دنیا را درست کنیم. این سیستمی است که ما داریم ممکن است سیستم اشکال و ایراد هم داشته باشد. مگر سیستمی که در آمریکا برای اجرای عدالت هست اشکال ندارد؟ خودشان آمار میدهند که از هر 100 جرم 40 تا 50 درصد آن گزارش میشود. از این مقدار درصد مشخصی است که میتوانند متهم را بگیرند. و تازه حکم نهائی چند درصد درست باشد و یا نه معلوم نیست. ولی این تنها سیستمی است که دارند. آیا ما از این سیستم تشکیلاتی که داریم و روز بروز یاد می گیریم چطور بهترش کنیم، چیز بهتری می توانیم داشته باشیم که نداریم؟ امکان داشت چیز بهتری داشته باشیم و گفتیم نمی خواهیم؟ در امر مبارک همه چیز خیلی روشن تعریف شده. زیرا ما قرار است دنیائی را بسازیم. در ادیان سالفه قرار نبوده دنیائی متحد بسازند. قرار بوده بین مؤمنین یکنوع اخوت و برادری بوجود آید. ولی ما میخواهیم مدنیت الهی را بسازیم. برای ساختن مدنیت الهی باید تعریفهای مشخص و معین داشته باشیم. اگر چنین سیستمی نداشتیم که محافل تحت نظر بیت العدل اعظمند و مشاورین هم هستند و خودشان هم سعیشان اینست که روز به روز بهتر شوند شاید تنها راه اعتراض بود ولی وقتی چنین سیستمی وجود دارد تنها راه اطاعت است و آن عین عدالت است.

تولید علم مراحل مختلف دارد. اول نظریه است؛ ایده و فکری مطرح میشود. نظریه ای مورد توجه قرار میگیرد و در باره آن خیلی حرف میزنند؛ این میشود فرضیه. اما اگر این فرضیه بیشترین جواب را به بیشترین سؤالات این عالم بدهد میشود تئوری. تئوری در انگلیسی قوی ترین است. مثل تئوری نسبیت که جواب بسیاری از سؤالات را میدهد. در امر مبارک همه چیز با ایده شروع میشود که به آن توجه میکنند.

کم کم این ایده متبلور میشود و اگر بتواند بهترین جوابها را به بیشترین سؤالات بدهد تبدیل به تئوری میشود و بیت العدل اعظم آنرا در رسائل خود به عنوان هدایت مطرح میکنند. امر مبارک جواب خیلی از سؤالات ما را میدهد. هیچ تئوری در عالم نیست که جواب تمام سؤالات را بدهد. حتی تئوری نسبیت در فیزیک. بسیار سؤالات مبهمی است که هیچ کدام از تئوری ها نمی توانند جواب بدهند. افرادی هستند که بعضی سؤالات در مورد امر مبارک دارند و جوابش را نمی دانند و این حالت آنها را به امتحان می اندازد و گیر می کنند و سرد میشوند و وقتی سؤال کنید چرا سرد شدی يك موضوع را مطرح میکند که اینرا نفهمیدم. بعد اگر سؤال کنید که تو سیستم دیگری پیدا کرده ای که جوابهای بهتری بدهد معمولا میگویند نه. من شخصا هیچ سیستم دیگری در این دنیا، حتی هیچ دینی و ضد دینی و غیر دینی پیدا نکرده ام که حتی جواب 1% سؤالاتم را بدهد و امر مبارک جواب 99% سؤالاتم را داده است. البته این مربوط به من است. منم 1% سؤال دارم که جوابی برای آنها نمی یابم و جالب است که این سؤالات دائم عوض میشوند و تغییر میکنند و هیچ مشکلی هم با آنها ندارم. من میدانم که در علم هم همین است. در علم می گویند شما با سؤال ها و چیزهای مبهم راحت باشید. همه چیز سیاه و سفید نیست که یا این و یا آن. همیشه بقول معروف مته به خشخاش گذاشتن درست نیست. بطور مثال در ریاضیات برای اندازه گرفتن سطح دایره عدد "پی" را بکار می برند و مقدار آنرا 3.14 می گیرند. در حالیکه عدد واقعی پی این نیست و کسر اعشاری آن بیشتر از دو رقم است. در زندگی عملی ما تا همین دو رقم اعشاری کافی است. با همین مقدار پی=3.14 در زندگی عملی هواپیما و آپلو هم میسازند و کرات آسمانی را هم فتح میکنند. حال من و شما دایره ای داریم و میخواهیم سطح آنرا موزائیک کنیم و برای محاسبه سطح دایره بگوئیم عدد واقعی پی، 3.14 نیست بلکه کسر اعشاری آن بیشتر است. با این کار فقط داریم جلو گیری میکنیم از موزائیک کردن این سطح. خیلی از چیزهاییکه داریم و میدانیم برای اقدام و عمل کافی است و مته به خشخاش گذاشتن از اقدام و عمل ما جلوگیری می کند.

سؤالی در مورد تسلیم و رضا مطرح شد. کجا باید سعی و کوشش کنیم و کجا باید تسلیم و رضا داشته باشیم؟ شاید بطور کلی بتوان گفت هر چیزی که در حیطه کنترل ماست و می توانیم تغییرش دهیم، سعی و کوشش و جهد لازم است و هر چه خارج از کنترل ماست تسلیم و رضا. اما مشکل بزرگ تشخیص بین این دو است. خلیل جبران میگوید: خدایا بمن کمک کن تا چیزهاییکه میتوانم تغییر دهم، تغییر دهم. خدایا بمن کمک کن تا چیزهاییکه نمیتوانم تغییر دهم بپذیرم. خدایا بمن کمک کن فرق این دو را بفهمم. این جمله آخر مهم ترین است که بفهمم چه چیزی تحت کنترل من است چه چیزی نیست. بطور مثال اینکه این فرد چگونه است، تحت کنترل من نیست. فرزند من که جوان شده تحت کنترل من نیست. همسر من تحت کنترل من نیست. مشکل اینست که من فکر میکنم اینها در دست من است و میخواهم تغییرشان دهم. میخواهم افراد را تغییر دهم؛ جامعه خود را تغییر دهم. من فقط میتوانم خود را تغییر دهم و فضائی مناسب ایجاد کنم تا دیگران خود را تغییر دهند. تغییر دیگران دست خودشان است. من میتوانم فضای تشویق آمیز ایجاد کنم؛ فضای مناسب برای خدمت ایجاد کنم؛ فضای مناسب برای گفتن درست کنم؛ فضای مناسب برای اتحاد فراهم کنم. من فقط تا این حد میتوانم و در قدرتم هست. مثلا میتوانم غیبت

را کنار بگذارم و کمک کنم به ایجاد فضای اتحاد و دوستی.

در ابتدای قسمت 18 کتاب آمده است: " وقتی که مسیر خدمت را می پیمائیم، باید دلهایمان مملو از عواطف رقیقه نسبت به یکدیگر باشد. هر چه در مورد دوستانمان فکر می کنیم روی آنان اثر میگذارد حتی اگر افکارمان در گفتار و رفتارمان نشان داده نشود. لذا کوشش مستمری لازم است تا فکر را از کوچکترین نشانه خدعه و سوء ظن، تمسخر و تحقیر، تمایل به برتری و از هر آثاری از پدر مآبی پاک کنیم. " ما خیلی وقتها در مورد ملتیهائی طوری دیگر فکر می کنیم؛ در مورد جامعه خودمان مکن است با شك و تردید نگاه کنیم. اصولاً افکار منفی به ذهن ما خطور می کند؛ این خیلی دست ما نیست اما میتوانیم آگاهانه افکار منفی را کنار بگذاریم و به افکار مثبت بپردازیم. مثل افکارمونیکا در داستانمان در باره رودریگو. اگر تعصب داریم، اگر افکار منفی در مورد افرادی داریم، نمی توانیم چنانکه باید و شاید کمکشان کنیم زیرا این افکار روی آنها اثر میگذارد. اگر میخواهیم تاثیر بگذاریم، توان دهی کنیم، تشویق کنیم و همراهی کنیم باید افکارمان را کنترل کنیم. ما حق نداریم به هیچ کس و در هیچ شرایطی نگاه تحقیر آمیز و نگاه از بالا به پائین داشته باشیم. هر کسی شریف و عزیز و نجیب خلق شده است. شرافت ذاتی انسانها خیلی مهم است. باید شرافت انسانها را از اعمالشان جدا کنیم. بعضی وقتها با اعمال انسانها مشکل داریم و باید هم داشته باشیم. اگر کسی دروغ میگوید ما با دروغ گوئی مشکل داریم ولی با انسانی که این دروغ را گفته مشکلی نداریم. شرافت او را زیر سؤال نمی بریم. این دو جمله با هم متفاوتند: فردی که نجیب و شریف است يك دروغ گفت و یا بگوئیم این آدم دروغگو است.

در این نقشه جدید همه آماده سازیها قبل از رضوان انجام گرفت؛ زیرا این پنج سال آینده یکی از حیاتی ترین و تاریخ سازترین سالهائی است که ما زندگی میکنیم. از نظر اهمیت میتوان این نقشه پنج ساله را با نقشه جهاد کبیر ده ساله یکی دانست. این پنج سال به بیست دوره یا چرخه سه ماهه تقسیم شده است. از يك نظر دیگر این پنج سال به سه دوره تقسیم شده است. دوره اول از رضوان تا دویستمین سال تولد حضرت بهاءالله در اکتبر 2017 که شش چرخه سه ماهه است. دوره دوم از دویستمین سال تولد حضرت بهاءالله تا دویستمین سال تولد حضرت اعلی که هشت چرخه سه ماهه است. دوره سوم از دویستمین سال تولد حضرت اعلی تا انتهای قرن اول عصر تکوین که شش چرخه سه ماهه است. بیت العدل اعظم از ما سه تعهد می خواهند و ما را فرا میخوانند به این سه تعهد:

اول- شجاعت. کاری که میکنیم بسیار عظیم است، ولی قدمهائی که در عمل بر میداریم کوچک و ساده است. شجاعت در کارهای بزرگ خیالی نیست. درست کردن این دنیا يك فرایند است؛ يك اتفاق عجیب قهرمانانه مثل فیلمهای هالیوود نیست. این نیست که منتظر شویم مسیحی سوار بر ابر بیاید و یا فردی از ته جاه بیرون آید و این دنیا را درست کند. وضع دنیا با همین قدمهائی کوچک و لرزان ما ساخته میشود و قهرمان واقعی هم همین است. شجاعتی که در عمل از ما خواسته شده این است که يك صحبت معنی دار و هدفمند با یکی از دوستانمان داشته باشیم. تلفن را بر داریم و با دوستان يك قرار ملاقات بگذاریم. شجاعتی که لازم است تا من به دوستم که قابل اعتماد است بگویم بهائی هستم. در منزل همسایه را بزنم

و بروم برای يك ملاقات دوستانه. شجاعتی که لازم است تا دیگران را ببخشم و از آنها دلخور نشوم ؛ با آنها همراهی و همکاری کنم . این فرهنگ شجاعت است در زندگانی ما. هر کاری که برای اولین بار میخواهیم انجام دهیم احتیاج به شجاعت زیاد دارد . هر چیزی که میخواهیم شروع کنیم احتیاج به شجاعت دارد . برای ایجاد هر تغییر جزئی در زندگی شجاعت لازم است .

دوم- جدیت . جدیت بعد از شجاعت مهمترین است . شجاعت برای شروع کار لازم است و جدیت برای ادامه آن . خیلی وقتها انسان کاری را شروع میکند ولی ادامه نمی دهد و پایدار نیست .

سوم- سخاوت . سخاوت فقط در امور مادی نیست ؛ سخاوت در مهربانی ، در لبخندان ، در وقتان و در انرژیها . سخاوت باعث همراهی با دیگران میشود ؛ باعث لذت بردن از پیشرفت دیگران میشود . سخاوت باعث میشود هر قوائی که داریم از جمله ، آگاهیها ، تواناییها ، وقت ، پول ، و انرژی خود را در اختیار دیگران قرار دهیم . و این باید جزء فرهنگ ما بشود . مهمترین کار در این پنج سال همراهی کردن با دیگران است و این بدون سخاوت ممکن نیست .

این سه تعهد را بیت العدل اعظم از ما میخواهند تا بتوانیم در این نقشه موفق شویم .

در برابر این سه تعهد سه مانع هم وجود دارد که اجازه نمیدهند ما با دیگران همراهی کنیم ؛ اجازه نمیدهند قوایمان در خدمت ظاهر شود و فعلیتهای ما را بی ثمر میکنند. این سه مانع عبارتند از:

اول – احساس برتری . حضرت بهاءالله میفرمایند : " بر تری و بهتری که بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت . " خیلی راحت است انسان شعار وحدت عالم انسانی بدهد ؛ ولی ته دلمان چیست؟ آیا فکر میکنم از این طبقه مردم که بهترم ؛ از این گروه سنی که مسلما بهترم ؛ از این نژاد و قوم که حتما بهترم . شعار آسان است . ولی من نگاهم بدیگران چه نگاهی است . آیا نگاه دو انسان مساوی است . اینکه همه انسانها شریف و عزیزند و نجابت دارند . و همه مساوی هستیم و می توانیم با هم و از هم یاد بگیریم . نگاه از بالا به پائین داشتن و احساس بر تری سم مهلك است .

دوم- لذت بردن از کنترل دیگران. فرزندم 25 ساله است و من هنوز توقع دارم با فردی ازدواج کند که من میخواهم . همسرم طوری باشد که من میخواهم . احبا طوری باشند که من میخواهم . اینها کنترل کردن است . کنترل کردن درست مخالف آزادی است . یعنی بهر کسی اجازه دهیم خودش آزادانه برای زندگی خود تصمیم بگیرد. حضرت بهاءالله برای آزادی انسانها آمدند . میفرمایند: " بر يك دستم آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی . "

سوم- سوء استفاده . سوء استفاده حتما لازم نیست در کارهای بزرگ باشد . در همین امور جزئی و در روابطمان با یکدیگر ممکن است این سوء استفاده وجود داشته باشد . چون تو دوستی ، من انتظار دارم هر وقت چیزی گفتم تو مخالفت نکنی . سوء استفاده از دوستی ها و از فرصتها . نیت خالص نداشتن. این سه مورد که گفته شد از جمله مهمترین هاست .

از مساعدین تا دار التبلیغ بین المللی در مؤسسه مشاورین هستند . در امر مبارك قوای سه گانه مقننه ، مجریه و قضائیه به محافل روحانی داده شده است . مؤسسه مشاورین دارای قوه نفوذ هستند . به کسانی

که صاحب منصبان امرند و بالا ترین مقامات اداری را دارند هیچ قوه و اختیاری داده نشده. این از عجایب امر مبارك است. اما قوه نفوذ داده شده که با همان رتبه اداری می آید. این رتبه، رتبه روحانی نیست. رتبه روحانی و مقام روحانی را فقط ایادیان امر داشتند. ایادیان هم دارای رتبه اداری بودند و هم مقام روحانی داشتند. ولی بعد از ایادیان، مشاورین و معاونین و مساعدین فقط رتبه اداری دارند و نه رتبه روحانی. مقام روحانی افراد را فقط خداوند میداند و بس. این قوه نفوذ با آن رتبه اداری همراه است. وقتی این رتبه به آنها داده میشود کلامشان نافذ و مؤثر میشود و می توانند به افراد و مؤسسات و جامعه کمک نمایند. رتبه اداری وسیله انجام وظیفه اشان است و وسیله کار است. مشاورین برای افراد و جامعه تصمیم نمی گیرند ولی در ظل تصمیمات محافل روحانی و بیت العدل اعظم و نصوص الهی احبا را راهنمایی میکنند.